

دکتر IMF و اقتصاد بیمار ایران!

نوشته دکتر احمد سیف

داشتم نشریه‌ای دولتی را ورق می‌زد. چشمم که افتاد به جدول زیر، ترس برم داشت، با این که تا به حال از هیچ جدولی ترسیده بودم!

الگوی توزیع درآمد کشور در دهکهای مختلف برای سال ۱۳۷۵ (۱)

دهکهای درآمدی	سهم از درآمد کل (به درصد)
۱ فقیرترین	۱/۴
۲	۳/۱
۳	۳/۳
۴	۳/۹
۵	۵/۱
۶	۶/۹
۷	۱۰/۲
۸	۱۲/۱
۹	۱۴/۲
۱۰ (غنی‌ترین)	۳۹/۸

داستان این است که پژوهشگران وابسته به مجلس شورای اسلامی براساس اطلاعات موجود، توزیع درآمد را برای سال ۱۳۷۵ به این صورت برآورد می‌کنند. البته می‌توان این جدول را به صورت دیگری هم نوشت:

کار افتاده است و ۵۰ درصد از جمعیت از ۳۳/۲ درصد از درآمدها (یعنی ۵۰-۱۶/۸) محروم شده‌اند. (همین جا یادآور شوم آماری که به آنها استناد می‌کنم مربوط به سال ۱۳۷۵ است. اگر آمارهای سال ۱۳۷۶ هم در دسترس باشد، بی‌تردید مؤید آن خواهد بود که وضع نه تنها بهتر نشده، بلکه فاصله بین درآمد داراها و ندارها بیشتر تعمیق یافته است). پیشاپیش به انتقادهای احتمالی دو دسته جواب بدهم: اولاً بعید نیست شوونیست‌های وطنی بگویند که وضع در خیلی از کشورهای دیگر نیز همین گونه است و این مشکل، مشکلی ایرانی نیست. خوب نباشد. مگر من می‌گویم هست! وضع در آن کشورها هم مثل ایران خراب است. و اما گروه دوم، راست‌های افراطی‌اند که از خیر سر کمونیسیم روسی گمان می‌کنند معقول سخن می‌گویند. به ادعای این جماعت برای انباشت سرمایه که پیش گزاره توسعه اقتصادی است، نابرابری در توزیع درآمد لازم و ضروری است، درغیر این صورت تنها می‌توان فقر را به تساوی تقسیم کرد. سخن این جماعت را اگر خلاصه بکنم این است که پول دارترها تمایل به مصرف پایین‌تری دارند و تمایلشان به پس‌انداز بیشتر است و پس‌انداز هم بالاخره در اقتصاد سرمایه‌گذاری خواهد شد... خوب که چی؟ عیب این نظریه‌ها در این است که پیش گزاره‌هایشان نادرست است. یعنی سرمایه‌دارها به خاطر این که نمی‌دانند مازاد درآمد را چگونه هزینه کنند سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. بلکه تنها به این دلیل سرمایه‌گذاری می‌کنند تا در مرحله بعدی درآمد بیشتری به دست بیاورند و پیش شرط درآمد بیشتر داشتن این است که بتوانند آن چه را که تولید می‌کنند به فروش



سهم از درآمد کل	درصد فقیرتر جمعیت
۲۳/۷ درصد	۶۰ درصد
۷۶/۳ درصد	۴۰ درصد غنی تر جمعیت

یا این که می‌توان آن را به این صورت نوشت:

سهم از درآمد کل	درصد فقیرتر جمعیت
۱۶/۸ درصد	۵۰ درصد
۳۹/۸ درصد	۱۰ درصد غنی‌ترین بخش جمعیت

یعنی درآمد ده درصد جمعیت نزدیک به دو برابر و نیم درآمد نصف جمعیت است. به عبارت دیگر اگر در جامعه برابری کامل می‌داشتیم، یا طور دیگر بگویم، اگر حق به حق دار می‌رسید، سهم ۵۰ درصد جمعیت می‌بایست معادل ۵۰ درصد از درآمدها می‌شد، ولی مکانیسم‌هایی به

خدمت می‌کردیم، مکرر اتفاق می‌افتاد چند تنی که هرکدام ناخوشی متفاوتی داشتیم از دکتر یادگان داروی مشابه دریافت می‌کردیم. (۳) شب‌ها که خسته از بیگاری و رژه‌های صد تا یک‌غاز در آسایشگاه خستگی در می‌کردیم، بازگرددن همان تجربیات روزانه به صورت شبه تاتری کاملاً آماتور ولی خیلی خنده‌دار در می‌آمد. یکی نقش دکتر را بازی می‌کرد و شماری دیگر هم هرکدام به فراخور حال ایفاگر نقش‌های خاص خود می‌شدند.

آن چه به ذهن ما مضحک و خنده‌دار می‌آمد و من هنوز برآنم که مضحک هم بود و هست، این که چگونه می‌توان به کسی که یبوست دارد برای درمان یبوست همان دارویی را داد که برای قطع اسهال به بیمار دیگر تجویز می‌شود. باری در همه مدتی که در یادگان بودیم این تجربه تکرار می‌شد و ما هم به تجربه آموخته بودیم که به محض بیرون آمدن از مطب دکتر داروها را در سطل خاکروبه بیندازیم و بگذاریم ناخوشی‌های عمدتاً غیرمهم ما سیرطبیعی خود را طی کند.

گفتن ندارد که در آن محیط و در دوره خدمت اجباری از دست ما کاری برنمی‌آمد. آقای دکتر «جناب سرهنگ» بود در ارتش شاهنشاهی و ماهم سربازهای بی‌چیره و مواجب که از بد حادثه «خدمت» می‌کردیم. اگر هم شکایتی می‌کردیم می‌بایست به رئیس گروهان مراجعه کنیم که چندین درجه از جناب سرهنگ مادون‌تر بود و طبیعتاً چنان شکایتی به جایی نمی‌رسید.

این تجربه روزگار جوانی بنده، یک نکته را به وضوح روشن می‌کند که در زمان اکنونی ما، آن که قدرت دارد «راست» هم می‌گوید و «درست» هم عمل می‌کند. حتی اگر این اعمال با منطق عامیانه در تضاد و تناقض قرار بگیرد. آدم لازم نیست علم طب خوانده باشد تا بداند که چنین کاری با عقل سلیم و با منطق عامیانه جور در نمی‌آید. واقعیت بدیهی این است که افراد مختلف، حتی وقتی بیماری مشابهی دارند به داروهای مشابه عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان می‌دهند. این گریز گستاخانه را به دنیای طبابت زدم تا این نکته بدیهی را بگویم که حتی یک بیماری ساده و معمولی برای خودش تاریخچه‌ای دارد و در اغلب موارد محدود به شرایطی است که نادیده گرفتن‌شان با عقل سلیم جور در نمی‌آید. اگر تاریخچه بیماری و یا این عوامل موثر نادیده گرفته شوند، نه فقط بیماریی معالجه نمی‌شود، بلکه ممکن است حادثه هم بشود و حتی بعید نیست بیمار را بکشد. نمونه‌وار بگویم، به همگان نمی‌توان برای تخفیف سردرد آسپرین داد چون کسی که علاوه بر سردرد، زخم معده هم دارد ممکن است دچار خونریزی داخلی هم بشود و کار دست خودش و دکتر معالجش بدهد.

پس تا اینجا روشن شد که لازمه درمان بیماری:

برسانند (یعنی نقد کنند). البته این رابطه بدیهی ممکن است در اقتصاد دلال سالار و انگل‌پرور ایران صادق نباشد. یعنی در یک اقتصاد دلال‌سالار، بدون کوچکترین کار تولیدی می‌توان میلیونها بلکه میلیاردها ریال به جیب زد. ادعای مرا قبول ندارید؟ پس بگذارید نمونه دهم. در ۲۳ آذر ۱۳۷۲ قیمت دلار در بازار آزاد ۲۲۳۵ ریال بود و در بانک مرکزی هم ۱۷۶۷ ریال (۱۷۵۰ ریال قیمت دلار و ۱۷ ریال کارمزد) و سیاست بانک مرکزی هم در آن تاریخ براین مبنا قرار داشت که هرکس می‌تواند با مراجعه به بانک مرکزی ۵۰۰۰ دلار بدون هیچ قید و شرطی خریداری کند. (۲) قرار براین بود که با این سیاست بدیع کمر بازار ارز بشکند ولی نشکست و داستان دردآلودش را همگان می‌دانند. نتیجه ملموس‌ترش اما این شد که حتی کسانی هم که دلال نبودند، دلال شدند، و دلیلش هم ساده بود:

خرید از بانک مرکزی: $۱۷۶۷ \times ۵۰۰۰ = ۸۸۳۵۰۰۰$ ریال
فروش در بازار آزاد: $۲۲۳۵ \times ۵۰۰۰ = ۱۱۱۷۵۰۰۰$ ریال
مايه التفاوت: ۲۳۴۰۰۰۰ ریال

اگر یک دلال ارز ماهی ۵ بار دست به چنین معامله‌ای می‌زد، ۱۱۷۰۰۰۰۰ ریال کاسب بود و البته که «کاسب حیب خداست!»! حالا شما همین را مقایسه بکنید با درآمد یک استاد دانشگاه و یا یک مدیر و یا یک وزیر، البته منظورم وزراء و مدیران «بردرآمد» نیستند. باری اگر سرمایه‌گذاری برای سودآوری بیشتر باشد نه باج‌ستانی بیشتر، توزیع نابرابر درآمد عمده‌ترین مانع بر سر راه این گونه سرمایه‌گذاریها است. چون فقر گسترده باعث می‌شود که تولید روی دست تولید کننده بماند و نقد نشود. (عدم فروش تولیدات صنایعی نظیر نساجی شاهی است براین مدعا).

البته می‌توان همین جدول بالا را به صورتی دیگر هم نوشت، ولی از آن می‌گذرم، فقط بنویسم و بگذرم که درآمد غنی‌ترین ده درصد جمعیت، بیش از ۲۸ برابر درآمد فقیرترین ده درصد جمعیت است و حتی ۶ درصد از مجموع درآمد ۷۰ درصد جمعیت کشور بیشتر است.

خلاصه کنم، ۸۰ درصد جمعیت تنها از ۴۶ درصد درآمد بهره‌مند می‌شوند و ۲۰ درصد بقیه هم ۵۶ درصد بقیه را به جیب می‌زنند. مطابق آمارهای رسمی تورم افسار گسیخته‌ای هم داریم که بدون تردید این توزیع نابرابر را نابرابرتر خواهد کرد. و اما چرا این طور شده است؟

برای پاسخگویی به این سؤال باید کمی به عقب برگردیم و شماری از سیاست‌های اقتصادی را در چند سال گذشته مرور کنیم. برای این کار، اما، ذکر مقدمه‌های لازم است.

یادش بخیر در اواخر دهه چهل که در یکی از یادگان‌های تهران سربازی

PARSCO ADVERTAZING Co.

مشاوره، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی

تبلیغات سالانه موسسه‌ها و شرکتها

آگهی‌های تبلیغاتی
کانالوک و برونسور
سررسید و سایر سفارشهای تبلیغی

ارائه CD از طرحها و منابع اسکن شده شما

پارسگل

پیامهای تبلیغی شما در پارس گل جلوه‌ای دیگر دارند

تلفن: ۸۸۴۲۲۳۰ (خط ۳) - فاکس: ۸۸۳۲۳۶۱ - صندوق پستی: ۵۴۶۷-۱۴۱۵۵

بررسی تاریخچه پیدایش بیماری است تا تشخیص درست امکان پذیر باشد.

بررسی شرایط مشخصی که می تواند بر کارکرد داروهای تجویز شده تاثیر بگذارد.

بعید نمی دانم برای خیلی ها، آن چه تاکنون گفته ام تکرار بدیهیات باشد و حتماً هم هست. با این حساب اما، آیا آموزنده و جالب نیست که «دکتر بانک جهانی» و «دکتر IMF» در برخورد با بیماری که نامش کشورهای درحال توسعه است، اگر چه مثل جناب سرهنگ پادگان فرح آباد عمل می کنند، ولی روز به روز هم محبوب تر و محبوب القوب تر می شوند!

محسم کنید: در اواسط دهه ۷۰ میلادی وقتی انگلیسی ها برای درمان بیماری اقتصادی شان به دکتر IMF مراجعه کردند، نسخه مرحمتی همانی بود که نزدیک به بیست سال بعد، به آقای یلتسین دادند برای معالجه اقتصاد روسیه یا شوروی سابق. اگرچه به ظاهر خنده دار می آید ولی وقتی دقیقاً همین نسخه را به مسئولین و سیاست سازان ایران، هندوستان، برزیل، بلغارستان، تانزانیا و... هم می دهند، آدم بی اختیار گریه اش می گیرد. دکتر IMF حتی زحمت نمی کشد تا لااقل داروهای همسان را در بسته بندی های متفاوت بدهد. همان نسخه و همان داروها بی هیچ تغییری برای همه کشورها! مستقل از تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و حتی اقتصاد متفاوتان؛ تجویز می شوند.

یکی از این داروهای معجزه آسا «خصوصی سازی» است، یعنی واگذاری موسسات دولتی به بخش خصوصی، و این واگذاری اگر قرار است موثر باشد باید همه چیز را در بر بگیرد. به سخن دیگر باید دولت از زندگی اقتصاد حذف شود. (۴) داروی شفابخش دیگر هم «آزادسازی» است، یعنی کاهش (در واقع حذف) نقش هدایت کننده دولت، حذف یارانه ها، حذف تعرفه های گمرکی و حذف کنترل بر بازار ارز... خلاصه رفته رفته پولکی کردن همه چیز، آموزش، بهداشت، و حتی به بخش خصوصی واگذار کردن زندانها. در یک کلام، واگذاری همه جنبه های زندگی به «قوانین بازار». به ادعاها در عرصه نظری کار ندارم ولی پی آمد سیاست «آزادسازی» در دنیای واقعی، «دلاری» کردن قیمت هاست در حالی که، درآمدها در این کشورها به واحد پول محلی باقی می ماند و همین، یکی از عمده ترین علل نابرابرتر شدن درآمدهاست.

بازبینی در سرمایه سالاری

اولین پرسش این است که تفاوت دکتر IMF با جناب سرهنگ ما در پادگان در چیست؟ در ظاهر امر هیچ. هر دو صاحب قدرت هستند و هر دو در تقابل با منطق عامیانه عمل می کنند. ولی اگر جناب سرهنگ می توانست فقط زندگی شمار معدودی را به مخاطره بیناندازد، دکتر IMF به راستی زندگی صدها میلیون آدم را بازیچه بلهوسی های تئوریک فضلالی اقتصاد ندان خود کرده است و این است که آدم را عصبانی می کند.

این درست که هم اقتصاد انگلیس بیمار است و هم اقتصاد روسیه. ولی این بیماری ها منشاء و مختصات متفاوتی دارند و معلوم نیست چرا باید با نسخه مشابه معالجه بشوند؟

بیماری اقتصاد انگلیس ناشی از سلسله سرمایه سالاری تکامل یافته است که از جمله به خاطر حادث شدن تضادهای درونیش گرفتار هزار و یک درد بی درمان است. ولی اقتصاد روسیه تا همین اواخر قرار بود «سوسیالیستی» باشد، ولی یک اقتصاد «اشتراکی بوروکراتیک» بود که در آن برعکس وضعیت در انگلیس، بخش خصوصی عملاً همه کاره نبود. در انگلیس ما با تضاد

سرمایه مالی و سرمایه صنعتی روبرو هستیم (نمونه اش را در سپتامبر ۱۹۹۲ دیدیم که چگونه به خروج انگلیس از نظام پولی اروپا منجر شد) و در این اقتصاد فردگرا، فرد قرار است همه کاره باشد. در انگلیس، سلطه سرمایه مالی و مراکز مالی (The City) را داریم که عمدتاً نگران سودآوری های کوتاه مدت (معمولاً مقدار سود در پایان هر فصل) هستند و به همین دلیل هم هست که سیاست اقتصادی درازمدت به کار گرفته نمی شود، ولی در روسیه، تا همین اواخر این مراکز مالی وجود نداشتند و سرمایه مالی هم نبود تا بر متغیرهای اقتصادی تاثیر بگذارد. با آن ادراکات مرتجعانه از سوسیالیسم، فرد هم که قرار نبود مهم باشد و نبود. به همین اندازه مضحک و غیر عقلایی

**دکتر IMF برای معالجه اقتصاد
ایران همان دارویی را تجویز
می کند که برای اقتصاد روسیه
کرده بود. و این همان دارویی است
که برای رفع بیماری اقتصاد
انگلیس هم تجویز شده بود!**

همسان گرفتن اقتصاد ایران یا اقتصاد هندوستان با یک دیگر و یا با اقتصاد انگلیس و مصر است. ما در ایران، در ۵۰-۴۰ سال گذشته اقتصادی داشته ایم که از همه چیزمان بوی گند نفت به مشام می رسیده است. از تصادف روزگار، سرزمین ما نفت داشت و ما هم سوار بر مرکب باد یا و سم سیاه نفت در قیل از بهمن ۱۳۵۷ می خواستیم به «تمدن بزرگ» برسیم و در سالهای پس از سقوط سلطنت نیز، هم چنان می خواهیم اقتصاد ایران را بر اساس نفت بازسازی کنیم. این که در گذشته، «یافت آباد»، «زورآباد» و «حلبی آباد» مثل قارج سبز می شدند تقصیر مردم بود که «مدرنیزاسیون» اعلیحضرت را نمی فهمیدند و اگر امروز، کمر اکثریت مردم ایران دارد در زیر بار فشارهای اقتصادی می شکنند، تقصیر استکبار جهانی است و «تهاجم فرهنگی». این که مصر و یا هندوستان چنین ثروت بادآورده ای ندارد، به دکتر IMF چه ربطی دارد و چرا باید چنین تفاوت ناچیزی در نظر گرفته شود! البته به فرهنگ، تاریخ و جغرافیای متفاوت، دیگر اشاره نمی کنم.

اجازه بدهید خود را به بررسی مختصری از اقتصاد ایران محدود بکنم. ولی قبل از آن اما، می رسیم به یک پرسش اساسی که آیا این نسخه شفابخش برای درمان بیماری که اقتصاد ما باشد، کارساز است؟ این پرسش از آن رو اساسی است که گذشته از دولت، در میان خود ما کم نیستند کسانی که ساده لوحانه بالا و پایین می پرند و «یافتیم، یافتیم» سر داده اند.

من برآنم که نسخه دکتر IMF حال بیمار را بسی بدتر می کند [شاهدش را پیشتر به صورت آمارهای توزیع درآمد به دست داده ام]. دلیل اصلی و اساسی من هم این است که این دیدگاه، در حیطه نظری متناقض است و در

جوامعی چون ایران بخش دولتی در اداره امور اقتصادی عمده شد؟

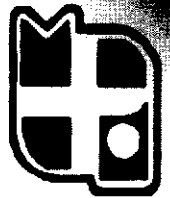
پاسخ به این سؤال بررسی بسیار گسترده‌تری می‌طلبد. به اشاره اما می‌گذرم که انقلاب اکتبر و بحران گسترده دامن سال‌های بیست قرن حاضر که سرانجام به جنگ خانمانسوز جهانی دوم منجر شد، باعث گشت که سرمایه‌سالاری رقابت آزاد مورد بازبینی قرار بگیرد. نتیجه این بازبینی این بود که به نقش موثر دولت به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای رفع کمبودها و تخفیف تناقضات سرمایه‌سالاری رقابت آزاد مهر تایید زدند و اقتصادیات کینزی یا به قولی «انقلاب کینزی» شکل گرفت. در همین سالها، همراه با حادث شدن مصائب اقتصادی کشورهای درحال توسعه، سیاست سازان جهان سرمایه‌داری کاریکاتوری از این نگرش جدید را به این کشورها صادر کردند. یعنی در سالهای پس از جنگ، نسخه‌های پیچیده در شفاخانه‌های سرمایه‌سالاری برای این جوامع بیانگر سیاستی شد که بر دو پایه استوار بود: ۱- اقتصاد با طرح ریزی به جای اقتصاد مبنی بر بازار آزاد. در همین راستا بود که در ایران مثلاً، سازمان برنامه و بودجه به وجود آمد با هدف مشخص برنامه‌ریزی برای اقتصاد.

۲- شرکت‌ها و موسسات دولتی می‌بایست همچون وسیله‌ای در دست این دولت‌ها باشند برای رسیدن به اهداف این برنامه‌ها. اگر کشورهای سرمایه‌سالاری غربی صنعتی بودند و ساختار سیاسی آن‌ها به صورتی بود که بخش دولتی در نهایت به صورت خدمتگزار بخش خصوصی عمل می‌کرد، در کشورهای توسعه نیافته وضعیت فرق می‌کرد.

در شماری از این کشورها که در گذشته مستعمره بودند و در سالهای بعد از جنگ به استقلال سیاسی دست یافتند، ساختار اقتصادی و سیاسی به جا مانده ساختاری بود به شدت متمرکز و به مقدار زیادی مخدوش و عمدتاً بی‌جان و ناتوان. تقریباً در تمام این کشورها، حکومت‌های تا مغز استخوان فاسد یا خود برگزیدگان مادام‌العمر در رأس امور، مسائل را جور دیگری می‌دیدند. صنعتی در کار نبود و اگر هم مواردی بوده است که رهبران این جوامع با صداقت و دلسوزی عمل می‌کردند (برای نمونه مصدق در ایران و یا لومومبا در کنگو، گولارت در برزیل، اریه‌نر در گواتمالا) گذشته از خرابکاری‌های سرمایه‌سالاری جهان، سازمان‌های جاسوسی به کمک نوکران داخلی‌شان «قیام‌های ملی» سازمان دادند که داستانش برای همه روشن است و می‌دانیم.

و اما چرا بخش دولتی در این جوامع عمده شد؟ عمده‌ترین دلیلی که ارائه می‌شد این بود که بخش خصوصی در این جوامع از نظر کیفی عقب مانده و از نظر کمی ناچیز بود و در نتیجه برای انجام آن چه که مورد نیاز بود نتوان نداشت. جالب است که سیاست‌سازان جهان سرمایه‌سالاری از جمله کارشناسان IMF و بانک جهانی در حمایت از صدور اقتصادیات کینزی به این جوامع استدلال می‌کردند که:

« همان گونه که به اشاره گذشتیم، کمیت و کیفیت بخش خصوصی در این جوامع از رشد کافی برخوردار نبوده و به علاوه معدود صاحبان سرمایه در این جوامع خطرپذیر نیستند.



شرکت ایران بهداشت

عرضه کننده کاملترین مجموعه تجهیزات
و وسایل درمان بیماریهای قلب و عروق

با به کار بستن توصیه‌های ساده زیر زمینه ابتلا به بیماریهای
قلبی را کاهش دهید و سلامتی خود را تضمین کنید:

عدم استعمال دخانیات

افزایش فعالیتهای بدنی و ورزش

کاهش فشارهای عصبی

تغذیه مناسب

کاهش استفاده از چربی‌های حیوانی

افزایش مصرف سبزیجات و مواد گیاهی

کنترل فشار خون

زندگی سالم،
قلب سالم



- مالکیت دولتی، انباشت سرمایه را عملی می‌سازد و این سرمایه انباشت شده می‌تواند برای تدارک زیرساخت‌های اجتماعی - اقتصادی (برای مثال راهها، تاسیسات بنادر، بهداشت، مسکن، و آموزش که بدون آنها توسعه اقتصادی ناممکن است) هزینه شود.

- مالکیت دولتی بر بخشهای استراتژیک، ثبات اقتصادی نظام را در درازمدت تضمین می‌کند. این ثبات نه فقط مشوق که لازمه توسعه اقتصادی است.

- نظر به نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت و به طور کلی گستردگی فقر و فلاکت، دولت می‌تواند با بهره‌مندی از امکاناتی که دارد، در تخفیف این نابرابری موثر باشد. گذشته از



بهداشت و آموزش رایگان، پرداخت رایانه گسترده برای پایین نگاه داشتن قیمت‌های اقلام اساسی در این راستا انجام می‌گرفت.

- دولت برخلاف یک صاحب سرمایه خصوصی می‌تواند در راستای برآوردن اهداف غیراقتصادی (برای نمونه کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای و یا کاهش بیکاری) هم فعالیت بکند.

فعلاً به این نمی‌پردازم که چه شد که این اهداف به دست نیامد و اما پرسش این است که اگر این عوامل درست بودند که بودند (و هنوز هستند) آن‌گاه این برگرده‌م دفاعان استراتژی جدید است تا با بررسی واقعیت‌های این جوامع نشان بدهند که اوضاع تغییر کرده است و به همین دلیل این نگرش جدید لازم است. مادام که این چنین نکنند، این نسخه جدید دکتر IMF به این می‌ماند که در نبود یک شکسته بند حاذق و یا به خاطر خرابکاری یک شکسته بند نادان، دست و پای شکسته را منبعده به جای گنج‌گیری قطع کنیم. و اما چرا این چنین شد؟ پرسش بسیار مهمی است که پاسخ بسیار گسترده‌تری می‌طلبد. ولی می‌توان به اشاره گفت که گذشته از بی‌کفایتی سرمایه‌سالاری، اشکال اساسی این نگرش این بود که به ساختار طبقاتی دولت‌های عمدتاً دست‌نشانده در این جوامع توجهی نداشت. در نتیجه بی‌آمد این سیاست‌ها این شد که دولت‌ها در عمل خدمتگزار اقلیت ناچیزی از برگزیدگان شدند. این دیگر برای همگان عیان است که این سیاست‌ها اگر برای مردم ایران با فیلپین خیری نداشت، برای شاه سابق و اعوان و انصارش و برای دار و دسته آقای مارکوس که «خیلی برکت» داشت!

برای ادامه بحث اجازه بدهید از یک مثال ساده شروع کنم. اگر ایران به تعاقب نسخه‌های دکتر IMF یارانه‌ها را در ایران حذف کند، چه پیش می‌آید؟ [البته در اغلب موارد این چنین هم شده است].

تردید نیست که هزینه‌های دولت کاهش می‌یابد ولی در عین حال، براساس پژوهشی که به وسیله موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی منتشر شده است، باعث می‌شود که ۵۴ درصد خانوارهای شهری و ۵۱ درصد

خانوارهای روستایی زیرخط فقر قرار می‌گیرند. یعنی هزینه‌های خوراکی و دخانی این خانوارها «کمتر از هزینه یک تغذیه نرمال» می‌شود و به این ترتیب، «این گروه از خانوارها دچار سوء تغذیه می‌شوند» (۵). در دنباله این نکته توجه شما را به جدول زیر جلب می‌کنم:

درصد خانوارهای زیر خط فقر براساس قیمت‌های تعدیل شده در ۱۳۶۸ (۶)

روستایی	شهری	
۸۴	۹۲	برنج
۸۲	۴۴	گوشت
۲۲	۲۰	تخم مرغ
۳۲	۳۶	روغن نباتی
.	.	شکر

اگر سوبسیدها برداشته شوند و قیمت بازار حاکم شود ما با وضعیت زیر مواجه خواهیم بود.

درصد خانوارهای زیر خط فقر براساس قیمت بازار

روستایی	شهری	
۸۴	۹۴	برنج
(۷)۶۶	۶۰	گوشت
۲۳	۲۹	تخم مرغ
۷۵	۷۷	روغن نباتی
۵۶	۶۵	شکر

لازم به یادآوری است که همانگونه که در گزارش آمده است، فرض بر این است که تمامی کالاهای خریداری شده تبدیل به کالری می‌شود، در حالی که در واقعیت زندگی جریان جز این است. یعنی، «عملاً در یک کیلوگرم گوشت تنها ۳۰۰ الی ۴۵۰ گرم گوشت خالص وجود دارد» به همین دلیل «میزان کالری مصرفی خانوار مواجه با بزرگ‌نمایی می‌شود که در نتیجه خط فقر با کم برآوردی مواجه می‌گردد» (۸).

پس اگر ارقام بالا، درصد خانوارهای زیر خط فقر را کم برآورد می‌کند، آیا در این چنین جامعه‌ای حذف یارانه چیزی غیر از کوشش برای گرسنه کردن انسانها است؟ گفتنی است که تنها در مورد نان، ایرانی‌ها گرفتار سوء تغذیه نیستند و حتی در ۱۳۶۷، حدوداً ۵۴/۱ درصد از کالری موردنیاز روزانه خانوارهای روستایی از نان تامین می‌شده است. (۹) حالا در نظر بگیرید که حتی محققان وابسته به مجلس درباره توزیع درآمدها در ایران چه نوشته‌اند؟ یعنی اگر بخواهیم محاسبات بالا را برای سال ۱۳۷۵ انجام بدهیم، تردیدی نیست که گستردگی فقر بسی بیشتر شده است. پس به سؤالمان برگردیم: آیا در چنین جامعه‌ای می‌توان و یا می‌بایست همه چیز را به دست بازار سپرد؟

سیاست IMF فرموده!

اجازه بدهید نمونه دیگری به دست بدهم.

پس از مدتها بی‌ثباتی، بانک مرکزی ایران تصمیم گرفت که از اول سال ۱۳۷۲ سیاست تک نرخ ارز را در پیش بگیرد و ارزش ریال را به دست بازار آزاد بگذارد. فعلاً کاری به نحوه اجرای این سیاست ندارم که با منتهای درهم اندیشی صورت گرفت و به واقع زمینه ساز تشدید بحران بعدی شد. ولی این

ارزی) داشت. در این چنین بلیشویی طبیعی است که بانک مرکزی نمی‌توانست پاسخگوی متقاضیان ارز باشد. ولی پرسش اصلی کماکان باقی می‌ماند که در این وضع چرا به تبعیت از IMF کنترل را از نرخ ارز برداشتند؟ با این همه، از طرفی بانک مرکزی در نیمه دوم اسفند ۱۳۷۱ گشایش اعتبار ارزی را متوقف کرد و از طرف دیگر در هفته اول فروردین ۱۳۷۲ سیاست IMF فرموده را به اجرا می‌گذارد. و اما نتیجه این درهم اندیشی‌ها این است که:

- واردکنندگان ایرانی که برای پرداخت بدهی‌های خود به ارز نیاز داشتند، از بانک‌ها به بازار سیاه که نام گمراه‌کننده‌اش «بازار شناور ارز» شد، پرتاب شدند. فشار تقاضا در شرایطی که عرضه محدود بود، باعث بالا رفتن قیمت دلار شد و به همراهش، برای مردم عادی تورم به ارمغان آورد. و گفتن دارد که تورم بالا، همیشه یکی از علل اصلی نابرابرتر شدن توزیع درآمدها است. بعید نیست که بانک مرکزی مخصوصاً به همین صورت برنامه‌ریزی کرده باشد تا موجبات بالا رفتن نرخ ارز را فراهم آورد و پس آن‌گاه در هفته اول فروردین ۱۳۷۲ نرخ دولتی ارز را کمی پایین‌تر از نرخ بازار ولی بسی بیشتر از متوسط نرخ برای سال ۱۳۷۱ تعیین و اعلام نماید. بی‌سبب نبود که رئیس سابق بانک مرکزی که مسؤول اجرای این سیاست بود در یک میز گرد گفت: «اگر شما بخواهید قیمت یکسانی برای ارز داشته باشید باید اراده کنید و شرط خاصی برای آن نیست» (۱۱)


با این وصف حمایت از همان نرخ اعلام شده در فروردین ۱۳۷۲ به منابع ارزی نیاز داشت که بانک مرکزی فاقد آن بود و از سوی دیگر، به سیاست و برنامه‌ای منظم نیاز داشت که به قول رئیس کل بانک مرکزی «شرط خاصی برای آن نیست». در این نوشتار به پی‌آمدهای هراس‌انگیز این خرابکاری اقتصادی نمی‌پردازم ولی گفتن دارد که اگر چه به فاصله کوتاهی ریال با ۳۰۰۰ درصد کاهش ارزش روبرو شد و صاحبان صنایع و اقتصاد ایران را به طور کلی با کمبود نقدینگی مواجه کرد، ولی بانک مرکزی به تبعیت از سیاست‌های مخرب IMF به سیاست انقباضی رو آورد و کوشید مقدار نقدینگی را کنترل کند. نتیجه‌اش اما تعمیق رکود و گسترش بازهم بیشتر فقر و بی‌کاری بوده است که نتیجه دیگرش، البته نابرابر شدن درآمدها است. متأسفانه باید گفت که تبعیت کورکورانه بانک مرکزی از IMF وضعیتی پیش آورده بود که اعمال سیاست انبساطی هم در آن شرایط نمی‌توانست صد درصد درست باشد. چون موجب بازهم بیشتر شدن تورم می‌شد. درحالی که سیاست انقباضی هم باعث تعمیق رکود شده بود. به سخن دیگر، از سالهای پیش گرفتن این سیاست به این سوء اقتصاد ایران گرفتار مشکل «تورم توام با رکود» (Stagflation) شده

دیگر القای علم اقتصاد سرمایه‌سالاری است که برای شناور شدن نرخ ارز باید عرضه کنندگان و متقاضیان فعالی در بازار باشند تا شناور شدن نرخ ارز عملی شود. در ایران اما پیش شرط‌های چنین بازاری وجود نداشت. از سویی عرضه‌کننده تقریباً انحصاری ارز، دولت بود و هست که دلارهای نفتی را به بازار سرازیر می‌کند و متقاضیان ارز هم عمدتاً دلالتان ارز هستند که بیشتر در خط خروج ارز و سرمایه از ایران فعالیت می‌کنند. البته دلیل اصلی خروج سرمایه هم نا امنی اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای است که عمدتاً نتیجه حاکمیت مراکز متعدد قدرت است و با عدم حاکمیت قانون در جامعه تشدید می‌شود. به علاوه این نیز نکته با اهمیتی است که بانک مرکزی در بدترین شرایط ممکن به حذف کنترل از بازار ارز و پذیرش نرخ بازار سیاه به عنوان نرخ شناور اقدام کرده بود. در دو سه سال پیشتر برهمگان روشن بود که درآمدهای ارزی تحقق نمی‌یافت، ولی هزینه‌های ارزی رو به افزایش بود. به سخن دیگر، بدهی خارجی ایران دور نبود که مسئله آفرین بشود که شد. در این چنین وضعی هیچ سیاست گزار مسؤولی به چنین کاری دست نمی‌زند، ولی متأسفانه در ایران طور دیگری عمل کردند. اگر چه آمارهای دقیق از مقدار واقعی بدهی در دست نیست، ولی آمارهای دولتی به قدر کفایت گویا هستند.

میزان منابع و مصارف ارزی به میلیارد دلار (۱۰)

سال	منابع	مصارف
۱۳۶۸	برنامه ۱۷/۲	عملکرد ۱۱/۹ برنامه ۱۸/۶
۱۳۶۹	۱۷/۸	۲۳/۱
۱۳۷۰	۲۱/۲	۲۳/۱ ۱۶/۰۵

طبق برنامه قرار بود دولت در پایان این سه سال فقط ۸/۶ میلیارد دلار کسری ارزی (بدهی) داشته باشد، ولی چون نزدیک به ۱۱ میلیارد دلار از درآمدها تحقق نیافت و بعلاوه، ۱/۲ میلیارد دلار بیشتر از برنامه هزینه شد، مقدار کل کسری برای همین سه سال ۲۰/۵۵ میلیارد دلار شد. به این مبلغ باید ۱۲ میلیارد دلار بدهی باقی مانده از قبل را اضافه کنیم که در آن صورت کل کسری برای همین سه سال ۳۲/۵۵ میلیارد دلار می‌شود. برای سال ۱۳۷۱ هم می‌دانیم که ۶/۱ میلیارد دلار از دلارهای نفتی تحقق نیافت، پس می‌توان گفت، در زمانی که بانک مرکزی برای شناور کردن نرخ ارز مشغول به تصمیم‌گیری بود، حدوداً ۴۰ میلیارد دلار کسری ارزی (اگر نگوییم بدهی



ایران و بیج

روزنامه‌ای در عصر انفجار اطلاعات

تاریخ انتشار در آینده نزدیک اعلام می‌شود

مستوف پستی برای دریافت نظریات و پیشنهادها:

تهران ۱۵۸۷۵-۱۹۳۷

است با همه پی آمدهای مخربی که این وضعیت برای مردم ایجاد می‌کند. (۱۲)

بررسی اجتناب ناپذیر بودن این بحران اکنون دردی را دوا نخواهد کرد. آن چه که اهمیت دارد این است که مسوولان سیاست‌های پولی و مالی دولت نمی‌دانند چگونه باید از این مخمصه خلاصه یافت. در شکل و شیوه اداره بانک مرکزی تغییراتی صورت گرفت. از سوی دیگر، مشکل بدهی به صورت یک بحران بی‌اعتباری بین‌المللی درآمد، ولی واقعیت، به نظر من این است که بخش مهمتر گرفتاری‌های اقتصادی ما این است که راه‌های برون رفت از این مخمصه با سیاست‌های IMF در تضاد و تناقض قرار می‌گیرد. در مورد بدهی‌ها هم، گرچه مذاکراتی را آغاز کرده بودند ولی برای مدتی کوشیدند به سیاست «شتردید، ندیدی» رو بیاورند که نتیجه‌اش کم شدن اعتماد در اقتصاد بود و تسریع فرایند فرار سرمایه از ایران. یعنی کوشیدند دامنه و تاثیر بدهی‌ها را با تغییر مفهوم بدهی و فقط با حرف و ادعا تخفیف بدهند. مهندس باهنر ادعا کرد که «تعهد خارجی بدهی محسوب نمی‌شود و با آن تفاوت دارد» (۱۳) و صد البته تفاوتش را نگفت. رئیس محترم مجلس ادعا کرد «تمام کشورهای دنیا بدهی عقب افتاده دارند. تنها ایران نیست. کل مبلغی که عقب افتاده است و باید پرداخت شود ۷ الی ۸ میلیارد دلار است» (۱۴). سردبیر «رسالت» اما مدعی شد که «تعهداتی حدود ۲۸ میلیارد دلار برای کشورهای مثل ایران که دارای منابع غنی مانند نفت است یک معضل حل نشدنی نیست» (۱۵) یعنی باز رسیدیم به نفت. رئیس جمهور قبلی هم دلیلی نداشت به این جمع نیبوند. ایشان بحران ارزی را صرفاً یک «حالت روانی» خواند که «در پی شایعه پراکنی‌ها و بورس بازی‌ها شکل گرفته است... این مسئله نگران‌کننده‌ای نیست» (۱۶) و این همه در حالی است که متوسط ارزش دلار که در آذرماه ۱۳۷۲ حدوداً ۱۹۳ تومان بود برای هفته دوم اسفند ۱۳۷۲ بیش از ۲۴۶ تومان شد (۱۷). و اگر مبنای هفته اول فروردین ۱۳۷۲ قرار بدهیم، تا هفته اول اسفند ۱۳۷۲ ارزش ریال نسبت به دلار بیش از ۶۰ درصد دیگر کاهش یافت. و متأسفانه این مطلب نه شایعه بود و نه حالت روانی داشت.

و بالاخره بی‌مناسبت نیست به طور بسیار مختصر به «خصوصی‌سازی» بپردازم. هر آن چه که در نسخه پیشنهادی دکتر IMF باشد، واقعیت این است که مسوولان مملکتی برسر تعریف، شیوه و اهداف خصوصی‌سازی اتفاق نظر ندارند و متأسفانه هر مقام مسوول و غیرمسوولی ساز خودش را می‌زند. فعلاً به تناقض بین خصوصی‌سازی گسترده و قانون اساسی جمهوری اسلامی نمی‌پردازم ولی در حالی که مثلاً فعالیت‌های هواپیمایی کشوری را به بخش خصوصی واگذار می‌کنند و برای خصوصی‌سازی شرکت مخابرات، کشتی‌رانی، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش دست به کار می‌شوند، هم زمان با این حرکت‌ها، وزیر بازرگانی اعلام می‌کند «باید شوراهای تولید و توزیع را ضابطه مند و قانونمند کنیم» در این شوراها «ترکیبی از تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان با هدایت و نظارت وزارت بازرگانی مجموعه مسائل تولید و توزیع را در درون یک جمع اداره و نظارت می‌کنند» در رأس این شوراها «یک شورای عالی قرار دارد که در آن تعدادی از وزراء از جمله وزیر صنعتی و بازرگانی حضور دارند و مقررات این طرح را در زمینه تخصیص ارز، اعتبارات، موافقت اصولی و الگوی مصرف و غیره تدوین می‌کنند» (۱۸). و ظاهراً هم کسی از ایشان نمی‌پرسد که اگر قرار است همه این کارها به وسیله دولت و یا نمایندگان دولت انجام بگیرد پس «خصوصی‌سازی» دیگر چه صیغه‌ای است؟

و اما در باره اهداف خصوصی‌سازی و مفهوم آن، کارشناس اقتصادی مجلس شورای اسلامی به «کاهش بیکاری و کسری بودجه» اشاره می‌کند. مدیرعامل شرکت سرمایه‌گذاری ملی ایران، علاوه بر کاهش بار مالی بر دوش دولت، «الزامات سازمان‌های بین‌المللی» را پیش می‌کشد و البته توضیح بیشتری نمی‌دهد. معاون طرح برنامه وزارت کشاورزی معتقد است که آزادسازی خصوصی‌سازی مقدم است و این دو با هم «جامعه را به سوی شکوفایی اقتصادی سوق می‌دهد». مدیرعامل شرکت موتوژن می‌گوید خصوصی‌سازی یعنی «حذف هر نوع کنترل و دخالت دولت در برقراری مکانیسم عرضه و تقاضا». یک کارشناس دیگر معتقد است «خصوصی‌سازی یک ضرر جبران ناپذیری را در فرآیند اقتصادی به ملت ما وارد می‌آورد» و کارشناسی دیگر براین گمان است که دولت می‌کوشد مشکل بیماری پنهان را حل کند یعنی «ببنگاه‌ها را در اختیار بخش خصوصی قرارداد با این هدف که بخش خصوصی می‌تواند این‌ها را اخراج نماید». (۱۹) در باره روش‌های خصوصی‌سازی هم قضیه به همین شکل است. بعضی‌ها معتقد هستند که می‌بایست سهام این واحدها به مردم واگذار شوند، ولی از سوی دیگر تا آن جا که من می‌دانم هنوز تکلیف بازار سهام کاملاً روشن نشده است، یعنی براساس بعضی نظریات ابراز شده معاملات در بازار سهام از نوع «معاملات ربوی» است و مخالف «شرع» و از سوی دیگر دبیر کل بورس تهران اعلام کرده است که «بورس شرکت‌هایی را می‌پذیرد که سودآور باشند». (۲۰) نتیجه این که براساس آمارهای دولتی اکثریت شرکت‌های دولت قابل عرضه شدن در بازار سهام نیستند و از همین روست که در ۱۳۷۰ از ۲۲۵ شرکت دولتی که تقاضای عضویت در بورس تهران را داشتند، تنها ۲۹ شرکت پذیرفته شدند. (۲۱) (بعداً هم وضع تفاوت عمده‌ای نیافت).

قبل از آن که بحث را تمام کنم، اجازه بدهید با استفاده از آمارهای رسمی، توصیف مختصری به دست بدهم از بعضی جنبه‌های زندگی اقتصادی ایران در سالهای بعد. با استفاده از این آمارها، کوشیدم از ورای آمار کمی فراتر رفته، از مقدار واقعی این داده‌ها سخن بگویم. یعنی در مواردی که ارقام به قیمت روز آمده‌اند، من با استفاده از ارقام رسمی کوشیدم، مقدار تورم در رفته این ارقام را به دست بدهم تا تصویر واقع‌بینانه‌تری از تغییرات داشته باشیم. به باور من، نتایج به دست آمده، با همه سادگی بسی آموزنده‌اند. روال کار را براین گذاشتم که ارقام تازه‌تر را بر ارقام قدیمی‌تر ارجح بدارم. قبل از هر چیز به اشاره از مقدار تورم بگویم. گزارش سالیانه بانک مرکزی برای ۱۳۷۳ ارقام زیر را به دست داده است. (۲۲)

شاخص قیمت‌ها

۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳
۱۰۰	۱۲۶/۶	۱۶۸/۹	۲۱۱/۷	۳۰۱/۴

تا به همین جا، مشاهده می‌کنیم که قیمت‌ها در طول ۴ سال، ۳ برابر شدند و بدیهی است هرکس و یا گروهی که درآمدش در این مدت، حداقل سه برابر نشده باشد، قدرت خرید کمتری در اختیار دارد. برای این که تصویر کامل‌تری داشته باشیم، سال مبدأ را تغییر می‌دهم تا ببینیم از ۱۳۶۱ بر سرتورم چه آمده است؟

در جدول زیر، درآمد حاصل از فروش این چند قلم به دولت را به دست

تغییر	تغییر در درآمد	درآمد تورم	درآمد به قیمت روز	تغییر
در	به نسبت سال	در رفته	میلیارد ریال	در
تولید	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۳	تولید
محصول	بسیار به درصد	بسیار به درصد	۱۳۷۳	محصول
گندم	۱۳۸/۰۰	-۳۰	۱۹۸۴/۷	۲۴۱۴/۷
جو	-۲۶۴/۰۰۰	-۲۲	۱۱۵/۵	۴۱۲
پنبه	۹۲/۰۰۰	۱۷	۲۴/۵	۱۶۷/۵
چغندر	-۱۱۳/۰۰۰	-۱۸	-۵۰/۶	۲۳۰/۵
سیب زمینی	۱۴۸/۰۰۰	۱۵/۲	-۵۷/۵	۳۱۹/۵

شاخص قیمت‌ها: ۱۰۰ = ۱۳۶۱

سال	شاخص قیمت‌ها	تغییر سالانه به درصد
۱۳۶۶	۲۰۲/۱	-
۱۳۶۷	۲۴۶/۵	۲۲
۱۳۶۸	۲۹۱/۹	۱۸/۴
۱۳۶۹	۳۶۱/۷	۲۳/۹
۱۳۷۰	۴۶۳/۵	۲۸/۱
۱۳۷۱	۶۱۱	۳۱/۸
۱۳۷۲	۷۶۵/۷	۲۵/۳
۱۳۷۳	۱۰۹۰/۱	۴۲/۴

ابتدا به ساکن، چند یادآوری:

در فاصله ۷۳-۱۳۶۱ متوسط قیمت‌ها بیش از ده برابر شد و هر کس و یا گروهی که درآمدش در این مدت، حداقل ده برابر نشده باشد، فقیرتر شده است. اگر فقط سال ۱۳۷۳ را در نظر بگیریم، سطح زندگی همه کسانی که درآمدشان حداقل ۴۲/۴ درصد بیشتر نشده، نه فقط بهبود نیافته که تنزل یافته است. به همین نحو، در ارزیابی برنامه‌های عمرانی دولت، در هر حوزه‌ای که دولت مقدار هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها را کمتر از این مقدار نسبت به سال پیش افزایش داده باشد، مقدار واقعی و تورم در رفته کمتر شده است. برای این که روشن شود چه می‌گوییم، بودجه عمرانی دولت برای صنایع را در نظر بگیرید.

هزینه‌های عمرانی دولت (میلیون ریال) (۲۳)

سال	به قیمت روز	به قیمت سال ۱۳۶۹	۱۳۶۹=۱۰۰
۱۳۶۹	۲۱۴۶۱۱	۲۱۴۶۱۱	۱۰۰
۱۳۷۰	۲۱۶۲۲۶	۱۷۰۷۹۵	۷۹
۱۳۷۱	۲۱۵۴۱۶	۱۲۷۵۴۱	۵۹
۱۳۷۲	۱۹۳۵۲۹	۹۱۴۱۷	۴۳
۱۳۷۳	۱۷۰۹۱۲	۵۶۷۰۶	۲۶

یعنی اگر مبنای کار را قدرت خرید بدهیم (که در یک نظام اقتصادی سرمایه سالاری باید این چنین کرد) هزینه‌های عمرانی دولت برای بخش صنعت در همه این سالها کاهش یافته و در ۱۳۷۳، حدوداً یک چهارم سال ۱۳۶۹ بوده است.

اجازه بدهید از کشاورزی سخن بگوییم. می‌دانیم که دولت برای کمک به تولیدکنندگان، محصولات کشاورزی را از آن‌ها با قیمت‌های از پیش تعیین شده خریداری می‌کند و هر سال هم برای مراعات حال زحمت‌کشان بخش روستایی، قیمت‌های تضمین شده را افزایش می‌دهد. برای جلوگیری از اطاله کلام، تنها از چند قلم سخن خواهیم گفت. (۲۴)

قیمت تضمینی هر کیلو به ریال

محصول	۱۳۷۳	۱۳۷۲	تولید به تن
گندم	۲۲۵	۲۶۰	۱۰/۸۷۰/۰۰۰
جو	۱۷۲/۵	۲۱۰	۲/۷۹۴/۰۰۰
پنبه	۵۲۰	۶۵۰	۳۶۷/۰۰۰
چغندر	۵۲	۶۲	۵/۲۹۵/۰۰۰
سیب زمینی	۱۱۷	۱۳۵	۳/۳۷۰/۰۰۰

یعنی اگر همین چند قلم را در نظر بگیریم، نزدیک به ۶۳۰ میلیارد ریال از کیسه تولیدکنندگان کشاورزی به در رفته است. با تورم ۴۲/۴ درصدی، بعید است که به مصرف کنندگان خیری رسیده باشد. این وسط، تنها دلالتان رسمی و غیررسمی باقی می‌مانند. به طور مشخص، در ۴ مورد از ۵ مورد بالا، مقدار تورم در رفته درآمد کشاورزان به شدت کاهش یافت، یعنی، گندم‌کاران، برای نمونه اگر چه ۱۳۸/۰۰۰ تن بیشتر گندم تولید کردند، ولی درآمد تورم در رفته‌شان، در ۱۳۷۳، ۴۳۰ میلیارد ریال نسبت به سال قبل کمتر شده است. اگر در نظر داشته باشیم که در نتیجه تورم هزینه تولید گندم (هزینه بذر، کود شیمیایی، ماشین‌آلات) به مراتب بیشتر شده بود، در آن صورت بهتر می‌توانیم دامنه نزول سطح زندگی کشاورزان را در نظر مجسم کنیم. در مورد پنبه، افزایش درآمد معادل نصف افزایش تولید بوده است.

نزول تولید

قبل از آن که اقتصاد خوانده‌های گرامی یادآوری کنند آخر مرد حسابی، براساس اصول علم اقتصاد، وقتی عرضه زیاد بشود، طبیعتاً، قیمت کاهش می‌یابد و به همین دلیل است که مقدار افزایش تولید پنبه و مقدار تغییر در درآمد پنبه‌کاران با هم نمی‌خوانند. پاسخ ساده من این است که اگر این «قانون بازار» درست است، پس چرا در مورد جو و چغندر که در هر دو مورد تولید کاهش یافته، صدق نمی‌کند؟ در هر دو مورد، مقدار کاهش درآمد از مقدار کاهش تولید بسی بیشتر بوده است. نتیجه اخلاقی این وضعیت این است، که وقتی وضع اقتصادی کشاورزان این چنین است، چگونه می‌خواهیم آن‌ها را به ماندن در این بخش تشویق کنیم، نکته این است که اگر در این کار موفق نشویم، با افزایش جمعیت و با وضع صنعت که پیشتر دیدیم، واردات مواد غذایی را چگونه تامین مالی خواهیم کرد؟

چند کلمه هم در باره سرمایه‌گذاری ثابت بگوییم و صحبت را تمام کنیم. اما قبل از آن به اشاره بگوییم که مقدار کل مصرف در ۱۳۷۳ براساس این داده‌های آماری ۷۱/۹ هزار میلیارد ریال بود که نسبت به سال قبل، که مقدارش ۵۱/۶ هزار میلیارد بود، ۳۹ درصد افزایش نشان می‌دهد. پیش از آن که نتیجه بگیریم که مشکل ما در این مصرف بی‌بویه است، اشاره می‌کنم که مقدار تورم در رفته مصرف در ۱۳۷۳، ۵۰/۵ هزار میلیارد ریال می‌شود که نسبت به سال قبل، در واقع ۲ درصد کاهش نشان می‌دهد. اگر افزایش جمعیت را هم در نظر بگیریم، مقدار کاهش مصرف سرانه از این مقدار هم

مقدار سرمایه گذاری ثابت دولت به میلیارد ریال (۲۸)

مقدار تورم در رفته در ۱۳۷۳	۱۳۷۲	۱۳۷۱	مقدار تورم در رفته در ۱۳۷۳
۳۴۶/۱	۴۹۲/۹	۴۷۰/۴	کشاورزی و منابع طبیعی
۶۶۲/۲	۹۲۳	۸۴۹/۹	منابع آبی
۳۴۲/۱	۴۸۷/۲	۳۳۳/۵	الکتریسته
۱۲۰	۱۷۰/۹	۱۹۳/۵	صنایع
۱۲۲۹/۸	۱۷۵۱/۲	۹۲۶/۷	نفت
۳۸۶/۲	۵۴۹/۹	۱۷۴/۲	گاز
۱۱۰	۱۵۶/۶	۸۰۱/۱۸	معادن
۶۸/۴	۹۷/۴	۶۴/۳	تجارت
۱۰۱۱/۲	۱۲۳۹/۸	۱۰۰۷/۹	ارتباطات
۲۲۵/۵	۳۲۱/۱	۱۹/۶	پست و تلگراف
۹/۳	۱۳/۳	۲	توریسم

بیشتر خواهد بود. در همین سال، مقدار واقعی مالیات بردرآمد شرکت‌ها ۵/۲ درصد افزایش یافت. مقدار افزایش مالیات بردرآمد ۳ درصد بود ولی به دلیلی که برای من روشن نیست، مالیات برثروت، نزدیک به ۷ درصد کاهش یافت. به طور کلی، درآمدهای دولت از مالیات‌های مستقیم، پس از احتساب تورم، ۳/۵ درصد افزایش یافت. معمولاً، وقتی دولت‌ها مالیات‌ها را افزایش می‌دهند، یا برای برقراری توازن در بودجه است و یا برای تامین مالی پروژه‌های سرمایه‌گذاری دولتی. ولی در ایران، ظاهراً، هیچ‌کدام مورد ندارد. در ۱۳۷۲، براساس برآورد بانک مرکزی، بودجه دولت ۱۸۶/۹ میلیارد ریال مازاد داشت ولی برای سال ۱۳۷۳، اگر چه چند قلم از درآمدهای مالیاتی دولت بیشتر شد، ولی با این وصف، دولت ۳۵۱ میلیارد ریال کسری بودجه داشت. اگر چه به نسبت درآمدهای دولت رقم قابل توجهی نیست، ولی پرسش این است که آیا دولت بر مقدار سرمایه‌گذاری در اقتصاد افزوده است؟ جدول زیر در این راستا گویا است.

سرمایه گذاری ثابت دولت به میلیارد ریال (۲۵)

مقدار تورم در رفته در ۱۳۷۳	۱۳۷۲	۱۳۷۱	مقدار تورم در رفته در ۱۳۷۳
۱۶۰۸/۶	۲۲۹۰/۶	۱۹۶۴/۱	امور اجتماعی
۴۵۱۰/۷	۶۴۲۳/۳	۴۱۶۰/۸	امور اقتصادی

سرمایه‌گذاری تورم در رفته در امور اقتصادی، ۸/۴ درصد افزایش یافت، ولی مقدار سرمایه‌گذاری در امور اجتماعی ۱۸ درصد کاهش نشان می‌دهد. توجه به اجزای آن بسیار آموزنده است.

سرمایه گذاری ثابت دولت به میلیارد ریال (۲۶)

مقدار تورم در رفته در ۱۳۷۳	۱۳۷۲	۱۳۷۱	مقدار تورم در رفته در ۱۳۷۳
۴۷۷/۱	۶۷۹/۴	۵۷۱	آموزش و پرورش
۶۲/۲	۸۸/۶	۶۰	فرهنگ و هنر
۳۳۱/۴	۴۷۱/۹	۴۴۱/۹	بهداشت
۲۸	۳۹/۸	۴۹/۳	رفاه اجتماعی
۰	۰	۹۸/۵	آموزش فنی
۲۵۷/۲	۳۶۶/۲	۲۴۰/۲	آموزش عالی

به غیر از آموزش عالی و فرهنگ و هنر، در دیگر موارد مقدار تورم در رفته سرمایه‌گذاری ثابت، به شدت کاهش یافته است.

کل سرمایه‌گذاری‌های دولت به قیمت روز در این ۶ مورد در ۱۳۷۳ برابر با ۱۶۴۶ میلیارد ریال بود ولی در همین جدول تحت عنوان «هزینه‌های متفرقه» با رقم ۲۱۱۵/۵ میلیارد ریال برمی‌خوریم که از رقم بالا ۲۸ درصد بیشتر است. گفتن دارد که این رقم معادل ۲۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های دولت است ولی در باره آن هیچ اطلاع دیگری نداریم. از آن گذشته، روشن نیست چه پیش آمده است که در طول یک سال مقدارش از ۲۴/۳ میلیارد ریال در ۱۳۷۲ به ۲۱۱۴/۵ در ۱۳۷۳ رسیده است، یعنی، ۸۷ برابر شد. (۲۷) در مقابل، مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌گذاری ثابت دولت در بهداشت، آموزش و پرورش و رفاه اجتماعی، به ترتیب، ۲۵ درصد، ۱۷ درصد و ۴۳ درصد کمتر شده است. و اما از برنامه‌های دولت در امور اقتصادی. در این جا نیز، بررسی سیاست دولت بسیار جالب است.

در این جا نیز گذشته از افت و خیزها، مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌گذاری ثابت در نفت و گاز، از کل سرمایه‌گذاری دولت در کشاورزی، منابع طبیعی، منابع آبی، الکتریسته و صنایع بیشتر است. به سخن دیگر، بیش از یک سوم از کل سرمایه‌گذاری‌ها در این دو بخش اقتصاد است. یعنی، با همه داستان‌هایی که گفته می‌شود، قضیه وابستگی اقتصاد ما به نفت، همچنان ادامه دارد. از سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم که مقدار تورم در رفته سرمایه‌گذاری در کشاورزی، منابع طبیعی، منابع آبی، معادن و صنایع در ۱۳۷۳، به واقع کاهش یافته است. کمبود سرمایه‌گذاری، ناگفته روشن است که به صورت کاهش تولید در شاخه‌های متعدد تولیدی جلوه‌گر شده است. جدول زیر از بولتن بانک مرکزی در این خصوص روشن‌گر است.

شاخص تولید در واحدهای بزرگ تولیدی، ۱۰۰=۱۳۶۱ (۲۹)

۱۳۷۲	۱۳۷۱	۱۳۷۰	شاخص تولید در واحدهای بزرگ تولیدی، ۱۰۰=۱۳۶۱ (۲۹)
۸۱	۹۲/۹	۸۷/۱	میوه و سبزیجات کنسروی
۵۴	۷۶	۱۰۶/۱	ماهی کنسرو
۹۱	۱۰۷/۵	۹۶/۵	شکلات
۷۶/۸	۸۹/۶	۸۳/۹	اغذیه طیور و دام
۵۸/۳	۷۳	۸۶/۶	توتون
۹۳/۵	۱۰۰/۳	۱۰۲/۸	منسوجات، البسه، چرم
۸۸/۹	۱۰۸/۲	۹۰	کاغذ و مقوا
۶۹/۶	۷۲/۴	۷۲/۷	محصولات بهداشتی کاغذی
۵۶/۲	۷۱/۴	۸۱/۳	محصولات پلاستیکی
۸۴/۳	۸۹/۵	۷۲/۵	ابزارهای فلزی
۸۹/۳	۱۰۸/۳	۱۰۸/۶	لوازم خانه
۲۷/۲	۹۶/۱	۱۶۰/۳	موتور و توربین
۸۵/۳	۱۰۳/۹	۱۰۱/۹	ابزارهای الکتریکی
۵۹/۵	۱۶۶/۷	۱۶۳/۸	موتورسیکلت و دوچرخه

باید یادآوری کنیم که سال پایه برای این محاسبات ۱۳۶۱ است، یعنی مشاهده می‌کنیم که در تمام این رشته‌ها، تولید در ۱۳۷۲ از تولید در ۱۳۶۱ کمتر بوده است. به یاد داشته باشیم که در ۱۳۶۱ کشور هم چنان درگیر

تجاوزات نظامی عراق بود، ولی در ۱۳۷۲، چند سالی است که جنگ خاتمه یافته است. حتی مقایسه سال ۱۳۷۲ با ۱۳۷۱ هم رضایت بخش نیست. به این ترتیب، می‌توان گفت که با افزایش چشمگیر جمعیت در این فاصله، روشن است که علت اصلی و اساسی فشارهای تورمی در اقتصاد ایران، نزول تولید است و مادام که این روند کاهش یابنده متوقف نشود، فشارهای تورمی ادامه خواهد یافت.

با این توصیف مختصر، بد نیست برگردیم به روایتی که با آن این نوشتار را آغاز کرده بودیم. تردیدی نیست که پی‌آمد توزیع ناهنجار درآمد، گذشته از گستردگی فقر، از جمله این است که ۲۰ درصد غنی‌ترین بخش جمعیت که درآمدهای افسانه‌ای دارند، از سویی خواهان واردات کالاهای لوکس و غیر ضروری‌اند و از سوی دیگر، برای خروج سرمایه و به ودیعه گذاشتن مازاد در حسابهای خارجی به بازار سیاه ارز رونق می‌بخشند. در هر دو حالت، نتیجه این خواهد شد که بحران ارزش ریال که در یکی دو سال پیشتر به ضرب چماق و کنترل همه جانبه دولت محدود شده بود، مجدداً ظاهر شود. محققان وابسته به مجلس شورای اسلامی در پایان ۱۳۷۴ برآورد کرده بودند که اگر دولت کنترل گسترده بر بازار ارز را به کنار نهد، ارزش دلار تا پایان سال ۱۳۷۵، به ۵۴۰۰ تومان خواهد رسید.^(۳۱) خوشبختانه، دولت این خط را مرتکب نشد. اگر با فشارهای صندوق بین‌المللی پول و مدافعان ایرانی سیاست‌های صندوق، دولت کنترل را از بازار بردارد و پیش‌بینی محققان پیش گفته هم درست دربیاید، در آن صورت ارزش دلار در برابر ریال، تنها در طول سه سال ۷۷۰ برابر شده است. حتی اگر برآورد این محققان را به نصف تقلیل بدهیم و مقدار بدهی خارجی ایران را، برای نمونه ۳۳ میلیارد دلار فرض کنیم، مقدار ریالی این بدهی، ۸۹۱ هزار میلیارد ریال خواهد شد که اگر جمعیت ایران را نیز ۶۰ میلیون نفر در نظر بگیریم، بدهی سرانه ما به ازای هر زن، مرد، کودک، جوان و پیر، معادل ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال می‌شود. از سوی دیگر، اگر توجه کنیم که کل درآمدهای دولت در ۱۳۷۲ معادل ۲۰۲۵۰/۷ میلیارد ریال بود^(۳۱)، این مقدار بدهی، معادل کل درآمدهای دولت تا سال ۲۰۴۰ میلادی است. یعنی اگر همه درآمدهای ناشی از صدور نفت و گاز و صادرات غیرنفتی و مالیات‌های گوناگون را برای ۴۲ سال در حسابی واریز کنیم و دیناری از آن را هزینه نکنیم، می‌توانیم خود را از شر این بدهی خلاص نماییم.

این داستان دردآلود را به همین جا رها می‌کنیم تا در فرصتی دیگر به آن بازگردیم.



یادآوری‌ها:

- ۱- «سیاست ارزی در بودجه ۷۵: چند توصیه»، مجلس و پژوهش، شماره ۱۸ بهمن و اسفند ۱۳۷۴، ص ۸۰.
- ۲- منبع من یکی از شماره‌های روزنامه «رسالت» است که متأسفانه تاریخش را یادداشت نکرده‌ام. [ماهنامه: در تاریخ مذکور تمام روزنامه‌ها این خبر و نیز شرایط و قیمت خرید ارز را چاپ کرده بودند]
- ۳- نام این یادگان آن زمان فرج‌آباد بود.
- ۴- برای اطلاع بیشتر درخصوص «خصوصی‌سازی» بنگرید به دو مقاله به همین قلم در «پیام امروز» شماره‌های ۲۲ و ۲۳.
- ۵- عباس رحیمی: «تأثیر حذف سوسید برخط فقر در ایران»، در: بررسی‌های بازرگانی، شماره ۸۱، بهمن ۱۳۷۲، ص ۱۰.
- ۶- همان ص ۱۲.
- ۷- بدون تردید این رقم یک اشتباه چاپی است چون با حذف سوسید این درصد نمی‌تواند کاهش یابد.
- ۸- همان ص ۱۵.
- ۹- همان ص ۱۵.

- ۱۰- به نقل از «رسالت»، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۱، ص ۱۵.
- ۱۱- به نقل از «مجلس و پژوهش»، شماره ۵ آذر ۱۳۷۲، ص ۷۸-۷۹.
- ۱۲- برای اطلاع بیشتر از پی‌آمدهای هراس‌انگیز این سیاست بنگرید به «پیام امروز» شماره ۲۳، اردیبهشت ۱۳۷۷، صص ۱۲۱-۱۱۶.
- ۱۳- به نقل از «رسالت»، ۱۳ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵.
- ۱۴- به نقل از «رسالت»، ۱۵ آذر ۱۳۷۲، ص ۲.
- ۱۵- به نقل از «رسالت»، ۱۸ آذر ۱۳۷۲، ص ۳.
- ۱۶- به نقل از «رسالت»، ۷ آذر ۱۳۷۲، ص ۲.
- ۱۷- به نقل از «رسالت»، شماره‌های مختلف.
- ۱۸- به نقل از «رسالت»، ۲۴ آبان ۱۳۷۲، ص ۱۵.
- ۱۹- به نقل از «خصوصی‌سازی چیست و چگونه توفیق می‌یابد» در «مجلس و پژوهش» شماره ۲، خرداد-تیر ۱۳۷۲، صفحات ۱۹۲-۲۰۳.
- ۲۰- به نقل از «رسالت»، ۱۰ اسفند ۱۳۷۲، ص ۱۵.
- ۲۱- به نقل از «رسالت»، ۲۸ بهمن ۱۳۷۱، ص ۱۵.
- ۲۲- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران: گزارش سالیانه، (Annual Review) ۱۳۷۳، ص ۴۹.
- ۲۳- همان، ص ۳۰.
- ۲۴- همان، ص ۲۶.
- ۲۵- همان، ص ۳۵.
- ۲۶- همان، ص ۳۵.
- ۲۷- همان، ص ۳۵.
- ۲۸- همان، ص ۳۵.
- ۲۹- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بولتن، شماره ۵۰-۱۴۹، صص ۱۸۶-۱۸۰.
- ۳۰- «سیاست ارزی در بودجه ۷۵: چند توصیه»، در: مجلس و پژوهش، شماره ۱۸، بهمن-اسفند ۱۳۷۴، ص ۸۰.
- ۳۱- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بولتن شماره ۵۰-۱۴۹، ص ۱۳۲.

شرکت سکرو ایران

سکرو secco

تحت لیسانس کارخانجات سکرو ایتالیا

تولید کننده:

پروفیل، در، پنجره، پارتیشن، نمای شیشه‌ای، سقف کاذب، نرده و ملزومات اداری سیستم پیش ساخته و پیش رنگ شده

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ویلای شمالی،

شماره ۲۶۴، ساختمان سکرو

تلفن: ۸۸۰۱۸۱۷ - ۸۹۰۳۸۶۶ - ۸۹۰۶۶۷۸

۸۸۰۱۹۰۳ - ۸۹۰۳۹۵۶

تکس: SEIR ۲۱۳۳۲۷ فاکس: ۸۸۰۲۵۰۰